**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در صورت عروض اضطرار پس از علم به تکلیف بود، محقق خراسانی در متن کفایۀ الاصول به اطلاق کلامشان فرمودند علم اجمالی منجز نیست در سائر اطراف برائت جاری می‌کنیم. در مقابل متأخرین از جمله محقق نائینی فرمودند در این صورت علم منجز است و احتیاط واجب است، نه برائت عقلی جاری است و نه برائت شرعی. عرض کردیم محقق عراقی با اینکه در مدعا با محقق نائینی اشتراک دارند قائل به وجوب احتیاط هستند ولی این بیان محقق نائینی را قبول ندارند.

خلاصۀ کلامشان این است که از طرفی در مباحث برائت ج 3 ص 254 و ص 350 را مراجعه کنید[[2]](#footnote-2)، محقق عراقی می‌فرمایند تنجز تکلیف به علم اجمالی از آثار و احکام مترتب بر علم اجمالی است عقلا، عقل می‌گوید علم اجمالی بود تنجز تکلیف داری، لذا هر جا این موضوع وجود داشت علم اجمالی بود، تنجز هم هست، هر جا این موضوع نبود تنجز هم نخواهد بود. حالا بعد از بیان این نکته، محقق عراقی می‌فرمایند در این فرض که اضطرار بعد از علم به تکلیف است ایشان می‌فرمایند به مجردی که اضطرار آمد علم اجمالی حادث شده منعدم می‌شود یا این نجس است و یا آن نجس است، یا این حرام است و یا آن حرام است این از بین رفت به خاطر اینکه اضطرار یک طرف را از تحت حکم خارج کرد. دیگر نمی‌توانیم بگوییم یا این نجس است یا آن نجس است، وقتی علم اجمالی از بین رفت، موضوع تنجز از بین می‌رود وقتی علم اجمالی نبود موضوع تنجز نبود، هم برائت عقلی زنده می‌شود و هم برائت شرعی.

به تعبیر دیگر ایشان خطاب به محقق نائینی می‌فرمایند شما گفتید برائت عقلی جاری نمی‌شود چون علم اجمالی بیان بود، محقق عراقی می‌گوید ما قبول داریم علم اجمالی حدوثا بیان بود ولی بقائا مرتفع شد الان علم اجمالی نداریم پس حدوثا برائت عقلی جاری نبود قبل از اضطرار اما بعد از اضطرار علم اجمالی نیست پس برائت عقلی جاری است.

در رابطه با برائت شرعی هم که محقق نائینی فرمودند «الساقط لایعود» برائت شرعی قبل از اضطرار ساقط شد. محقق عراقی می‌فرمایند «الساقط لایعود» اما با یک شرط که آن وجه و سبب سقوط ادامه داشته باشد علت تساقط دو اصل وجود علم اجمالی بود با اضطرار به یک طرف علم اجمالی مرتفع شد، سبب ثبوت اصل مرتفع شد، الان یک طرف بیشتر نداریم، علم اجمالی هم نداریم و تعارضی نیست برائت شرعی جاری می‌شود لذا خود محقق عراقی می‌فرمایند محقق نائینی این بیان شما برای وجوب احتیاط بر عکس نتیجه می‌دهد و مثبت مدعای شما نیست.

ایشان خودشان یک بیانی دارند تحت عنوان تنجز علم اجمالی در تدریجیات، ما فعلا این بیان ایشان را وارد نمی‌شویم چون در یکی از تنبیهات این بحث بررسی می‌شود.

**جمع بندی بحث: یک نکته به محقق نائینی و یک نکته به محقق عراقی**

به محقق نائینی عرض می‌کنیم اگر مفاد کلام شما این است که حدوث علم اجمالی برای تنجز تکلیف بقائا کافی است هر چند علم اجمالی نباشد اینکه باطل است، اینکه روشن است اگر بقائا علم اجمالی باشد آثارش هست اگر نباشد آثارش نیست. اگر مقصود شما این است.

به محقق عراقی هم عرض می‌کنیم اگر کسی با یک تحلیلی ثابت کند اضطرار اگر حادث شد بعد از علم به تکلیف، علم اجمالی را منتقض نمی‌کند یعنی علم اجمالی به حال خودش باقی است لذا لامحاله شما هم به همین بیان بگویید احتیاط واجب است.

لذا ما وارد می‌شویم یک بیان دومی را برای وجوب احتیاط در این صورت که اضطرار بعد از علم به تکلیف باشد ذکر می‌کنیم این بیان متخذ است از حاشیۀ محقق خراسانی بر کفایه، که شما کلمات متأخرین اعلام ثلاثه (محقق نائینی، محقق عراقی و محقق اصفهانی)، محقق خوئی و شهید صدر را مراجعه کنید به لونهای مختلف همان نکتۀ محقق خراسانی در حاشیۀ کفایه را می‌خواهند مطرح کنند. قبل از توضیح بیان دوم بر وجوب احتیاط در این صورت دو مقدمۀ کوتاه را اشاره می‌کنیم.

**مقدمۀ اول:** در دوران امر بین متباینین و وجود علم اجمالی و تنجز تکلیف، فرق نمی‌کند دو طرف یا اطراف از جهت طولانی بودن تکلیف و کوتاه بودن تکلیف با هم مساوی باشند یا مختلف باشند، عقل حکم به تنجز تکلیف می‌کند دو مثال را دقت کنید:

**مثال اول:** علم اجمالی دارم یا نماز ظهر از من فوت شده است یا نماز عشاء، هر دو چهار رکعت هستند، از جهت طولانی بودن و قصر مساوی هستند عقل می‌گوید تکلیف منجز است و احتیاط واجب است.

**مثال دوم:** در مثال مناقشه نکنید زید شک دارد در روز عرفه آیا این دعای دو صفحه‌ای بر او واجب است که عصر عرفه بخواند یا آن دعای پنج صفحه‌ای؟ یک طرف قصیر است و یک طرف طویل است، باز علم اجمالی و متباینین، عقل حکم به تنجز تکلیف می‌کند که احتیاط کن و هر دو دعا را بخوان. یا فرض کنید شک دارد آیا مولا گفته است در خیابان الف 200 متر پیاده روی کن یا در خیابان ب 500 متر پیاده روی کن، متباینین هم هست، اینجا طرفین تکلیف یکی قصیر و یکی طویل است و عقل حکم به وجوب احتیاط می‌کند.

**مقدمۀ دوم:** علم چه علم اجمالی و چه علم تفصیلی، انعدام این علم و نابود شدنش به حدوث علم جدید یا شک ساری است. یعنی اگر شکی حادث شد و آن علم را هدف گرفت و سریان پیدا کرد به علم با وجود شک یا علم جدید، آن علم قبلی از بین می‌رود اما عروض سایر عوارض موجب انعدام علم اجمالی نمی‌شود.

**مثال:** من اجمالا می‌دانم یا نماز ظهر بر من واجب است یا نماز جمعه، من امتثال کردم و نماز جمعه را خواندم. نماز جمعه را که خواندم یک طرف تکلیف امتثال شد دیگر نسبت به نماز جمعه من وظیفۀ ثانوی ندارم، سؤال آیا با امتثال یک طرف می‌توانیم بگوییم علم اجمالی منحل شد نسبت به نماز ظهر من شک بدوی دارم و اصل برائت جاری کنم؟ احدی این را نمی‌گوید که با عروض امتثال یک طرف، علم اجمالی ساقط می‌شود. وجهش این است که این عارضه و نظیرش درست است باعث سقوط تکلیف نسبت به آن طرف ممتثل شده است اما امتثال علم اجمالی را منعدم نمی‌کند لذا علم اجمالی همچنان باقی است می‌گویند نماز جمعه را باید بخوانی.

بر خلاف وقتی که یک علم بیاید هدف بگیرد خود علم اجمالی را، علم اجمالی نابود بشود دیگر تنجز تکلیف نیست.

**مثال:** من اجمالا می‌دانستم که قبله یکی از چهار جهت است، علم اجمالی منجز است و می‌گوید به هر چهار طرف نماز بخوان، به یک طرف نماز خواندم، بعد از نماز عدل واحد شهادت داد قبله همین طرف است، علم اجمالی منحل شد و نابود شد، وقتی علم اجمالی نابود شد تنجزش از بین می‌رود لذا لازم نیست به سه جهت دیگر نماز بخوانم چون علم اجمالی از بین رفت.

**نتیجه مقدمۀ دوم:** از بین رفتن علم اجمالی یا علم تفصیلی یا باید علم جدید یا شک ساری آن را از بین ببرد عروض عوارضی مثل امتثال ممکن است یک طرف را از تحت تکلیف خارج کند ولی سبب انحلال علم اجمالی نخواهد شد. توضیح اصل مدعا خواهد آمد.

1. - جلسه 34 – مسلسل 152– دوشنبه – 03/09/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - بحث ص 350 در جلسه گذشته اشار شد. نهاية الأفكار، ج‏3، ص: 250:«(بتقريب) ان ذلك هو مقتضى تعلق العلم الإجمالي بالجامع القابل للانطباق على كل واحد من الطرفين فانه إذا علمنا بحرمة أحد الإناءين بلا عنوان فيه و علمنا أيضا بحرمة أحدهما المعين يلزمه انطباق المعلوم بالإجمال بما هو معلوم على الإناء المعلوم حرمته تفصيلا و مع انطباقه عليه و اتحاده معه خارجا يستحيل بقاء العلم الإجمالي على حاله لاستحالة توارد العلمين على شي‏ء واحد فلا محيص حينئذ من ارتفاع العلم الإجمالي و تبدله بالعلم التفصيليّ بحرمة أحد الإناءين معينا و الشك البدوي في الآخر (هذا) غاية ما قيل في تقريب انحلال العلم الإجمالي بالجامع و انقلابه حقيقة إلى العلم التفصيليّ بالتكليف في أحد الطرفين معينا و الشك البدوي في الطرف الآخر، مضافا إلى دعوى الوجدان بعدم العلم بأزيد من حرمة أحد الإناءين معينا (و فيه) مضافا إلى عدم تماميته في الطرق غير العلمية لعدم حصول العلم التفصيليّ منها بالواقع (انه يتم ذلك) في صورة العلم بانطباق المعلوم بالإجمال و هو الجامع على الفرد المعلوم حرمته تفصيلا، و إلّا فلا يقتضى مجرد تعلق العلم الإجمالي بالجامع لانحلاله بقيام العلم التفصيليّ على التكليف في بعض الأطراف (فانه) كما يحتمل انطباقه على الطرف المعلوم حرمته تفصيلا، كذلك يحتمل بالوجدان انطباقه على الطرف الآخر، إذ ليس احتمال التكليف فيه بدويا محضا كسائر الشبهات البدوية، و انما كان ذلك من جهة احتمال انطباق المعلوم بالإجمال عليه (و مع ذا) كيف يمكن دعوى ارتفاع العلم الإجمالي بالتكليف و تبدله بالعلم التفصيليّ، بل وجود هذا الاحتمال حينئذ كاشف قطعي عن بقاء العلم الإجمالي لكونه من لوازمه حيث لا يمكن بقاء الاحتمال المزبور بدون بقاء ملزومه و هو العلم الإجمالي (و بذلك) يظهر فساد مقايسة المقام بباب الأقل و الأكثر (لأن) في الأقل و الأكثر لا يكون من الأول الا علم تفصيلي بوجوب الأقل و الشك البدوي في الزائد حتى في الارتباطي منه، و انما الإجمال فيه في حدي الأقل و الأكثر لا بالنسبة إلى ذات التكليف و لذلك لا تصدق فيه تلك القضية التعليقية اللازمة للعلم الإجمالي و هي انه لو كان الواجب هو الأكثر لكان الأقل غير واجب من جهة القطع بوجوب الأقل على كل تقدير(و هذا) بخلاف المتباينين الّذي كان الإجمال فيه في ذات التكليف من حيث تردده بين كونه في هذا أو ذاك، فانه تصدق فيه تلك القضية التعليقية من‏ الطرفين حتى مع العلم التفصيليّ بالتكليف في طرف بالخصوص فصدق هذه القضية التعليقية من الطرفين في المقام حتى بعد العلم التفصيليّ يكشف عن بقاء ملزومها و هو العلم الإجمالي و عدم انحلاله حقيقة كما في الأقل و الأكثر». [↑](#footnote-ref-2)